

کتاب سازی با نام رفیق حمید اشرف

فریبرز سنجری

ipfg@hotmail.com

مقدمه

اخیرا نشر باران در سوئد کتابی منتشر کرده است به نام "حماسه سیاهکل" که ادعا شده است اثر منتشر نشده ای از رفیق حمید اشرف از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق ایران می باشد. در مقدمه کتاب ، فردی به نام انوش صالحی در "یک اشاره کوتاه" ادعا کرده که در "سال های آغازین تحقیق و پژوهش" از سوی وی، "بر روی جنبش فدائی" ، "دوستی در ایران از سر لطف" ، "نسخه تایپی" این نوشته را "در اختیار" او گذاشته است. انوش صالحی سپس می نویسد که: "در ماه های پایانی تالیف کتاب بودم که فرخ نگهدار مرا از وجود نسخه ای دست نویس از این اثر آگاه کرد." نامبرده در ادامه "اشاره کوتاه" اش تاکید می کند که "این کتاب با تطبیق این دو نسخه آماده شده است." و در ادامه مطلب مطرح می کند که "در روند آماده سازی کتاب سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود." به این ترتیب دوستداران رفیق کبیر حمید اشرف در چهلمین سالگرد شهادت وی (۱۳۹۵) ظاهراً با اثر جدیدی از وی مواجه می شوند، با اثری که نه در زمان زنده بودن رفیق حمید اشرف کسی از یارانش آن را دیده بود و نه کسی نامش را شنیده بود. در عین حال به رغم این که از اعضای آن دوره سازمان هنوز تعدادی زنده می باشند که برخی از آن ها با رفیق حمید در ارتباط مستقیم هم بوده اند ، اما در چهل سال گذشته نه کسی مدعی وجود چنین اثری شده بود و نه کسی از آن اطلاعاتی داده بود. با توجه به چنین واقعیتی طبیعی است که انتساب چنین اثری به رفیق حمید اشرف آن هم از طرف فرخ نگهدار و دوستش انوش صالحی ، سئوالات پاسخ داده نشده متعددی را مطرح می کند. در شرایطی که همگان شاهد هستند که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی با توسل به ترفند های گوناگون در صدد تحریف مسایل جنبش انقلابی در دهه پنجاه و خدشه وارد کردن به چهره کمونیست ها و انقلابیون شناخته شده جنبش انقلابی مردم و به ویژه چهره های شناخته شده سازمان فدائی است و در شرایطی که نان آلوده خورهائی هستند که قلم خود را در این راستا به کار می گیرند، این سئوالات نه فقط برای هر کس که کمترین تجربه کار در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و شناخت از روش های کار این سازمان در دهه ۵۰ را دارد ، مطرح است بلکه برای کسانی هم که در چهارچوب سازمان چریکهای فدائی خلق ایران فعالیت نکرده اند اما با چگونگی فعالیت در جنبش انقلابی مردم ما آشنا می باشند نیز مطرح می باشد.

وقتی ناگهان در چهلمین سالگرد شهادت یکی از رهبران جنبش انقلابی کتابی از او که هیچ کس در جنبش اطلاعاتی هم از آن نداشت ، به نام وی منتشر می شود مسلماً طبیعی است که هر کس از خود بپرسد که چگونه می توان مطمئن شد که این کتاب واقعا نوشته خود رفیق حمید اشرف است؟ اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته پس چرا تاکنون هیچ رفیقی از سازمان فدائی از وجود آن خبر نداشته است؟ در حالی که اگر رفیق حمید این کتاب را نوشته بود طبیعتاً آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار می داد. می دانیم که در جریان ضربات بزرگ ساواک به سازمان چریکهای فدائی خلق در سال ۵۵، شاخه مشهد سازمان تقریباً از ضربه مصون ماند. پس اگر رفیق حمید چنین نوشته ای داشت و آن را در اختیار رفقای سازمانی اش قرار داده بود ، منطقاً باید نسخه ای از این کتاب پیش رفقای آن شاخه که تعدادی از آن ها تا قیام بهمن زنده بودند و برخی هنوز هم زنده اند ، باقی می ماند. در چنین صورتی آن ها نیز پس از قیام بهمن و علنی شدن سازمان در شرایطی که رفیق حمید اشرف کاملاً مورد تبلیغ آن سازمان قرار داشت، وجود چنان اثری را به اطلاع دیگران می رساندند و آن را منتشر می کردند. در حالی که آن ها از وجود چنین اثری اطلاعی هم نداشتند. آیا می توان چنین فرضی را پذیرفت که رفیق حمید اشرف گویا این کتاب را نوشته ولی به جای آن که آن را در اختیار

رفقای سازمانی اش قرار دهد به دست کسی سپرده که او نیز "از سر لطف" آن اثر را به عنوان "دوستی در ایران" (دوست انوش صالحی) در اختیار وی قرار داده است؟!

از سوی دیگر به راستی چرا همان "دوستی" که البته "از سر لطف" "نسخه تاپپی" این کتاب را در اختیار انوش صالحی قرار داده است ، پس از قیام بهمن که فضای سیاسی جامعه دگرگون شده بود و سازمان چریکهای فدائی خلق بطور وسیعی با اقبال توده ها مواجه گشته و در خیلی از شهرها "ستاد" های این سازمان بر پا شده بود و پوستر های رفیق حمید در میتینگ های هزاران نفری سازمان به نمایش گذاشته می شد ، به سر "لطف" نیامده و چنین اثری را در اختیار خود این سازمان قرار نداده بود؟ چرا کسی که منطقی مدعی است این کتاب را در تمام این سال ها داشته و حفظ کرده ، بیش از چهار دهه صبر کرده و از رونمایی آن دریغ ورزیده بود تا بالاخره به او خبر رسید که آقای انوش صالحی دارد در مورد جنبش فدائی "تحقیق" می کند و ایشان هم از "سر لطف" نسخه تاپپی کتاب را در اختیار این "محقق" تازه کار گذاشت؟ جالب است که فرخ نگهدار هم که به گفته انوش صالحی مدعی شده نسخه دست نویس این کتاب را در دست دارد ، بر خلاف روال همیشگی اش که رابطه دوستی و آشنائی با حمید اشرف را وسیله خودنمایی های مشمئز کننده خود قرار می دهد، این بار با فروتنی ای که به هیچ وجه با شخصیت وی انطباق ندارد ، به جای فیل هوا کردن ، انوش صالحی را از وجود نسخه دست نویس این اثر مطلع می سازد و "در ماه های پایانی تالیف کتاب" آن را در اختیار وی می گذارد! انوش صالحی هم این "اثر ناب" را منتشر نمی کند تا چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف فرا رسد و وی از آن رونمایی کند. در عین حال او در کتاب به اصطلاح تحقیقی خود بارها به این نوشته هنوز "منتشر نشده" استناد می کند. در حالی که موقعی می توان به کتابی استناد کرد که آن کتاب قبلاً منتشر شده و خواننده امکان دسترسی به آن را داشته باشد. ولی گویا ایشان انتظار داشته است که خواننده استنادهای او به کتابی که کسی حتی تا آن موقع از آن اطلاعی هم نداشت را چشم بسته بپذیرد.

این امری غیر قابل انکار می باشد که تاکنون کتابی با نام و مشخصاتی که انوش صالحی و فرخ نگهدار مدعی تعلق آن به رفیق حمید اشرف هستند در اسناد به جا مانده از سازمان چریکهای فدائی خلق ایران وجود نداشته است. اما منتشر کننده این کتاب مدعی است که از آن دو نسخه موجود بوده است. یکی از آن ها گویا نسخه تایپ شده بوده که البته وی روشن نکرده است که چه کسانی و یا نهادی آن را تایپ کرده و از سر "لطف" در اختیار انوش صالحی قرار داده اند. نسخه دیگر هم گویا نسخه دست نویس بوده که فرخ نگهدار مدعی داشتن آن شده و البته او نیز در مورد این که به کمک کدام "امداد های غیبی" به آن دست یافته و از چه زمانی آن نیرو های غیبی این جزوه را در اختیار وی قرار داده اند ، توضیحی نداده است و حتی روشن نکرده است که آن نسخه به خط چه کسی می باشد.

از سوی دیگر مدعیان انتساب این اثر به رفیق حمید اشرف با این که این کتاب چهل سال پس از شهادت رفیق حمید اشرف منتشر می شود خود را تاکنون موظف به پاسخ گوئی به پرسش ها و تردیدهایی که در بالا طرح شد ندیده اند. این امور و مسایل دیگری که در زیر به آن ها پرداخته خواهد شد ، تردید طبیعی در انتساب غیر واقعی این کتاب به رفیق حمید اشرف از طرف منتشر کننده آن را به یقین در مورد سند سازی دروغین با نام رفیق شهید حمید اشرف تبدیل می سازد.

من در برخورد به این کتاب به موضوعات متعددی توجه کرده ام که اهم آن ها را می توان چنین شمرد: تاریخی که برای نگاشتن این کتاب از طرف منتشر کننده آن ذکر شده با واقعیت فعالیت های تشکیلاتی رفیق حمید اشرف همخوانی ندارد؛ مغایرت سبک نوشته حاضر با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید و به خصوص نسبت دادن شیوه نگارش دیالوگی به این رفیق که یاد آور شیوه نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امروز نوچه های وزارت اطلاعات و نان آلوده خورهایش برای کوبیدن چریکهای فدائی خلق به او توسل می جویند؛ مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود؛ نسبت دادن روایت هائی به رفیق حمید اشرف که با توجه به اطلاعات این رفیق از گروه جنگل غیر واقعی می باشند؛ تناقض گوئی هائی که آشکارا مبین

آند که این کتاب توسط کسی به غیر از رفیق حمید اشرف نوشته شده است و بالاخره ارائه اطلاعاتی غیر واقعی از زبان رفیق حمید اشرف و داستان سرائی در مورد گروه رفیق احمد زاده.

چهلمین سالگرد جان باختن رفیق حمید

چندی پیش از سوی چریکهای فدائی خلق ایران به مناسبت چهلمین سالگرد شهادت رفقای فدائی از جمله رفیق کبیر حمید اشرف که در درگیری با نیروهای سرکوب شاه در تیر ماه سال ۵۵ به شهادت رسیدند، مراسمی در بزرگداشت خاطره آن عزیزان در شهر هانوفر آلمان برگزار گردید که نویسنده این سطور، سخنران آن جلسه بود. در آن جلسه در قسمت پرسش و پاسخ، رفیقی در مورد سمیناری که قرار بود در ۱۳ تیر ماه (۳ ژوئیه) اکثریتی ها تحت عنوان "بررسی نو نگاشته‌ها و نو یافته‌ها پیرامون تاریخ جنبش فدائی، نگاه و جایگاه حمید اشرف در دوام سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران" برگزار کنند و بر اساس آفیش اولیه منتشر شده، این مراسم قرار بود که طی آن انوش صالحی در باره این کتاب سخنرانی نماید، پرسشی از من نمود که در همان جلسه به آن پاسخ دادم. در آن پاسخ تاکید کردم که تا جایی که می‌دانم و اسناد سازمان را مطالعه کرده و یا پرس و جو نموده‌ام، رفیق حمید اشرف کتابی به نام "حماسه سیاهکل" نداشته است. همچنین تاکید کردم که چون کتاب انوش صالحی به نام "اسم شب، سیاهکل" که در آن بارها به این کتاب هنوز منتشر نشده استناد شده را دیده و خوانده‌ام جهت اطمینان، از رفقای که با رفیق حمید اشرف ارتباط داشته‌اند سوال کرده و آن‌ها نیز از وجود چنین کتابی اظهار بی‌اطلاعی کرده‌اند. با این توضیحات و همچنین با شناخت از ماهیت مدعیان انتساب آن به رفیق حمید اشرف، برای من روشن بود که ما با رونمایی از یک سند به جا مانده از سازمان فدائی مواجه نیستیم، بلکه با سند سازی ای رو برو هستیم که قرار است به هر دلیلی نوشته‌ای را به نام رفیق حمید اشرف به مردم و نسل جوان قالب نماید. این که طراحان چنین برنامه‌ای از این کارشان چه اهدافی را دنبال می‌کنند را آینده بهتر نشان خواهد داد. اما ما امروز از تجاربی برخورداریم که نمی‌توانیم و نباید آن‌ها را فراموش کرده و نادیده بگیریم. ما می‌دانیم که سازمان‌های اطلاعاتی، بسیاری از مواقع برای قبولاندن مطالبی که قصد بردن آن‌ها به میان مردم جهت فریب شان را دارند، خود مستقیماً آن مطالب را منتشر نمی‌کنند، بلکه آن‌ها را به دست کسان دیگری که مهر "اطلاعاتی" بر پیشانی ندارند و اگر هم واقعا اطلاعاتی هستند ولی شناخته شده نمی‌باشند قرار داده و از طریق آن‌ها در میان مردم پخش می‌کنند. از طرف دیگر شاهد بوده ایم که همان طور که ساواک شاه با جعل نامه‌ای و انتشار آن در نشریات آن زمان همانند کیهان و اطلاعات، اتهامات سخیفی به چریکهای فدائی نسبت داد، وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی هم در این راستا در کتابی که در رابطه با چریکهای فدائی خلق منتشر نمود، در بازجویی‌های رفقای زندانی در دوران شاه دست برده و با کم و زیاد کردن برخی کلمات تلاش نمود تا ایده‌های مورد نظر خود علیه چریک‌ها را ترویج نماید. همچنین در آن کتاب شاهد بودیم که چگونه به نام "دبیر سازمان" نامه جعل نمودند. (در کتاب چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش‌ها تا بهمن ۱۳۵۷ که در سال ۱۳۸۷ از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی منتشر شد، در صفحات ۶۵۵ تا ۶۵۹ نامه‌ای درج شده است که ادعا شده "نویسنده نامه، حمید اشرف باید باشد" این نامه که تاریخ ۲۰ خرداد ۱۳۵۵ را دارد چنین امضاء شده است: "از طرف کمیته مرکزی - دبیر سازمان"، مقام و عنوانی که هیچ‌گاه در سازمانی که علیه رژیم وابسته به امپریالیسم شاه می‌جنگید، وجود نداشته است). روشن است که چنین جعلیاتی صرفاً در خدمت اهداف ضد مردمی "سربازان گمنام امام زمان" قرار دارد. با توجه به چنین تجاربی است که در رابطه با انتشار این کتاب هم باید هشیار بود و این تردید را روا دانست که آیا دست‌هایی در پشت پرده بر اساس مصالحی چنین کتاب سازی ای را در دستور کار قرار داده‌اند؟ و آیا آن‌ها بوده‌اند که به عنوان "امداد‌های غیبی" نسخه تایپ شده‌اش را به دست انوش صالحی و نسخه دست نویس آن را به فرخ نگهدار رسانده‌اند؟

در جلسه یاد شده، من با توجه به شناختی که از شیوه فعالیت های دشمن داشتم، صراحتاً گفتم که برای من شکمی وجود ندارد که کتاب مزبور نوشته رفیق حمید نبوده و دست های آلوده ای دارند به نام وی کتاب منتشر می کنند و توضیح دادم در شرایط پس از قیام بهمن که فضای سیاسی بازی ایجاد شده بود؛ در بازار کتاب شاهد انتشار صدها کتاب بودیم. کتاب هائی که برخی از آن ها خالی از اشتباه هم نبودند. در همین راستا در آن زمان کتابی هم تحت عنوان "حماسه سپاهکل" منتشر شده بود که شامل چند زندگی نامه از رزمندگان سپاهکل و چند شعر و "یاد نامه" به همراه جزوه "تحلیل یکسال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" نوشته رفیق حمید بود. در همان جلسه من جلد این کتاب را به شرکت کنندگان در جلسه نشان داده و توضیح دادم که حاوی چه مطالبی است و نباید با کتابی که قرار است به نام رفیق حمید منتشر شود یکی گرفته شود.

امروز که این سطور را می نویسم، هم جلسه اکثریتی ها در کلن که در آن انوش صالحی در باره این کتاب سخن گفته انجام شده و هم خود کتاب بدون پاسخگوئی به سئوالات و تردیدهایی که طبیعتاً مطرح هستند، انتشار یافته است. بنابراین لازم است با رجوع به خود کتاب به قضاوت نشست که آیا این کتاب واقعا نوشته رفیق حمید اشرف می باشد و یا کتابی است بر مبنای پروژه ای که قرار است به نام او به مردم مبارز ما قالب شود؟

مشغله های رفیق حمید و تاریخ ادعائی نوشته شدن این کتاب!

کتابی که تحت نام "حماسه سپاهکل" منتشر شده دارای ۱۰۴ صفحه می باشد. از آن جا که در صفحه اول کتاب در رابطه با چگونگی ضربه دشمن به "گروه جزئی" از قول رفیق حمید اشرف قید شده که "به امید آن که خود رفقای مزبور روزی به این امر به طور مفصل بپردازند"، منتشر کننده نتیجه گرفته که تاریخ نگارش اثر باید قبل از شهادت رفقای گروه جزئی در تپه های اوین باشد. (۱) بر اساس این ادعا، کتاب مورد بحث منطقی باید در فاصله سال های ۵۰ تا اواخر سال ۵۳ نوشته شده باشد. اما ما می دانیم که رفیق حمید اشرف درست در همین فاصله دو جزوه نوشته است به نام های: "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" و "جمع بندی سه ساله". اگر حجم کارهای تشکیلاتی به خصوص در سال ۵۳ که سازمان با هجوم نیرو های جدید و ضرورت آموزش و سازماندهی آن ها مواجه بود را در نظر بگیریم، خواهیم دید که بی هیچ تردیدی، کادری همچون رفیق حمید امکان نوشتن جزوه سوم را نداشت، آن هم جزوه ای که با توجه به وجود جزوات قبلی حاوی تجربه جدیدی هم نباشد.

در مقدمه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" (جزوه اول) که اولین نوشته چاپ شده رفیق حمید می باشد آمده است که: "بیش از یک سال از آغاز مبارزات چریکی در ایران می گذرد... در این جزوه کوشش می شود که مسائل مربوط به یک سال مبارزه روشن گردد و تحلیلی از تجارب جنبش صورت گیرد." (تاکید از من است) بنابراین به طور منطقی تاریخ شروع نگارش این جزوه باید در نیمه اول سال ۵۱ باشد. در این جزوه رفیق حمید بعد از این که نظرات شخصی خود را در رابطه با "گروه جنگل" و "دسته کوهستان" این گروه و جریان سپاهکل توضیح می دهد "علل تاکتیکی شکست دسته کوه" را از نظر خودش بیان می کند. در آغاز "جمع بندی سه ساله" (در جزوه دوم) هم قید شده است که: "ما به منظور آشنائی هر چه بیشتر رفقا با چگونگی وقایع و رویداد های سه ساله و هم چنین نتیجه گیری از این رویداد ها در صدد تنظیم مطلبی در هفت فصل بر آمدم که مسیر جریانات و نتیجه گیری از آن ها را از فروردین ۵۰ الی فروردین ۵۳ باز گو می کند." البته در اسناد به جا مانده و منتشر شده از سازمان متن کامل این جزوه وجود ندارد و آن چه به نام جزوه "جمع بندی سه ساله" منتشر شده است حتی در برگزیده یک سال کامل از سال ۵۰ نمی باشد. این امر بیان گر آن است که هم مشغله های مبارزه با رژیم شاه اجازه اتمام این جزوه را به رفیق حمید نداده و هم به دلیل حملات پی در پی ساواک به سازمان، این رفیق امکان نیافته که آن نوشته را به پایان ببرد. واضح است که در این مورد منطقی نمی توان گفت که بخشی از جزوه مزبور در جریان درگیری با دشمن از بین رفته

است. چرا که در صورت حمله دشمن اصولاً همه جزوه می بایست از بین می رفت نه این که فقط بخش آغازین آن به جا بماند.

بنابراین اگر بپذیریم که جزوه جمعبندی سه ساله نا تمام مانده و نویسنده قادر به اتمام آن نشده است ، منطقاً رفیق به جای نگارش جزوه جدیدی که بر اساس ادعای منتشر کننده "حماسه سیاهکل" نام دارد - که تجربه جدیدی هم منتقل نمی کند - می بایست وقت خود را صرف اتمام آن جزوه قبلی ، یعنی جمعبندی سه ساله می نمود.

مغایرت سبک نوشته مورد بحث با دو نوشته شناخته شده رفیق حمید

کتابی که اخیراً به نام رفیق حمید اشرف منتشر شده در سبک نگارش دارای تفاوت آشکار با دو جزوه شناخته شده این رفیق می باشد. در آن دو جزوه رفیق حمید بدون هیچ گونه حاشیه روی ، مسایل مورد نظر خود را مطرح کرده است. در حالی که در کتابی که به او منتسب می کنند ما با فردی مواجه هستیم که به جای طرح مسایل به صورت فاکت ، به گونه ای که در آن دو اثر دیده می شود ، مدام دست به خیال پردازی زده و به طرح مسایل حاشیه ای می پردازد. مثلاً در صفحه ۶۶ انگار که رفیق حمید مشغول داستان نویسی بوده نوشته شده که: "رفیق محدث قندچی که هنوز به زندگی در کوهستان خو نگرفته بود، ناشیانه چوب ها را می شکست و در آتش بزرگ می انداخت و به دوست و رفیق دیرینه اش ایرج صالحی می اندیشید که معلوم نبود چه بر سرش آمده است!" یا خواننده با مراجعه به صفحه ۸۷ کتاب مزبور از قول نویسنده که ادعا شده رفیق حمید می باشد می خواند که: "من پس از پیاده کردن رفقا بازگشتم و نتوانستم شاهد ملاقات دو رفیقی باشم که پر شور و شوق همدیگر را در آغوش گرفته اند!" از این نوع داستان سرایی ها که اصلاً با سبک نگارش رفیق حمید انطباق ندارد در جای جای جزوه ای که به نام وی منتشر شده است دیده می شود. مطمئناً هر کس که دو نوشته باقی مانده از رفیق حمید را خوانده باشد ، با قاطعیت خواهد گفت که این شیوه داستان نویسی ، ربطی به سبک نگارش وی ندارد.

سبک نگارش دیگری هم در این کتاب دیده می شود که شبیه سبک نگارش مصطفی شجاعیان یعنی همان مبارزی است که امثال انوش صالحی جهت کوبیدن چریکهای فدائی خلق توجه خاصی به او مبذول می دارند. مصطفی شجاعیان با سبک نوشتن مطالب مورد نظر خود به صورت دیالوگ اهداف مورد نظر خود را پیش می برد. حال در این جا هم نویسنده کتاب که منتشر کننده اش ادعا کرده است که رفیق حمید اشرف می باشد ، به سبک شجاعیان با ابراهیم نوشیروان پور به دیالوگ می پردازد. در صفحه ۱۵ کتاب نزدیک چهار صفحه به این امر اختصاص داده شده و دیالوگ گویا حمید اشرف با ابراهیم نوشیروان پور به چاپ رسیده است. این شیوه نگارش نیز آشکاراً با سبک نگارش حمید اشرف مغایر بوده و اصولاً یک سبک نویسندگی است که با واقعیت حمید اشرف و با مشغله ها و مسئولیت های مبارزاتی او همخوانی ندارد.

مغایرت فرهنگ و کلمات به کار برده شده با آن چه در سازمان چریکهای فدائی خلق رایج بود

وقتی که جزوه منتشر شده به نام رفیق حمید ، مطالعه می شود ، جدا از همه اشکالاتی که در آن دیده می شود و می توان و باید به همه آن ها پرداخت ، اما دو ویژگی نظر خواننده را جلب می کند.

اولاً حمید اشرف این کتاب اصرار عجیبی دارد که از همه اعضای گروه جنگل با نام های اصلی شان یاد کند!!! این در شرایطی است که سبک نگارش "احساسی" نیز به کار رفته که در این صورت اصولاً رفیق حمید در شرایطی که نام اکثر رفقا را نمی دانست ، منطقاً می بایست آن ها را با همان نام

مستعاری که می شناخت و آن ها را در زمان فعالیت مشترک به آن نام صدا می کرد، نام ببرد و نام اصلی آن ها را ، حداکثر در پرائنز قید کند.

می دانیم که با توجه به این که قریب به اتفاق رزمندگان جنگل را رفیق غفور حسن پور عضوگیری کرده بود ، رفیق حمید اشرف اسم واقعی همه رفقای گروه جنگل را نمی دانست و بر اساس فرهنگ و سنت رایج در این گروه (همین طور در کل تشکل چریکهای فدائی خلق) آن ها را با اسم مستعار می شناخت. در جزوه "تحلیل یک سال مبارزه چریکی در شهر و کوه" هم می بینیم که با این که اکثر رفقای گروه جنگل کشته شده بودند ، اما رفیق حمید تنها از چند رفیق با نام اصلی نام می برد. اما حمید اشرف این کتاب حتی کسانی را که با رفقای جنگل مرتبط بودند و در زمان حیات وی در زندان به سر می بردند ، با اسامی اصلی شان به خواننده اش می شناساند!!! امری که آشکارا مغایر با فرهنگ و سنت رایج در سازمان چریکهای فدائی خلق بود. فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف شدیداً پایبند آن بوده و خود یکی از مروجین آن به شمار می رفت. در ضمن در این کتاب هم که به نام رفیق حمید چاپ شده است یک نمونه به دست داده شده که نشان می دهد که رفیق حمید رفقای همراهِش را با نام مستعار خطاب می کرد و نام اصلی شان را نمی دانست. در صفحه ۷۹ کتاب داستانی تعریف می شود مبنی بر این که زمانی که رفیق حمید با ماشین رفیق ناصر سیف دلیل صفائی برای تماس با دسته کوهستان به بندر شاه رفته بود ، اقوام رفیق ناصر سیف دلیل صفائی با دیدن ماشین او که در اختیار رفیق حمید بوده به خیال این که وی ماشین فامیل شان را دزدیده است ، پلیس صدا می کنند و کار به کلانتری رفتن می کشد. رفیق حمید که توجیه اش این بوده که ماشین دوستش را به امانت گرفته است ، فوراً مشخصات رفیق ناصر را از روی مدارک ماشین می خواند تا بتواند موضوع را رفع و رجوع نماید. همین مورد خود گواه آن است که رفیق حمید نام اصلی رفیق ناصر را تا آن زمان نمی دانسته است.

برجسته بودن به کار گیری اسامی اصلی در این کتاب علاوه بر مغایر بودنش با فرهنگ و سنتی که رفیق حمید اشرف به آن پایبند بود ، از این نظر نیز باید مورد توجه قرار گیرد که منتشر کنندگان این کتاب از این امر در صدد چه استفاده ای هستند. مثلاً در این کتاب در کنار اسامی اصلی رفقای جنگل بارها از فردی هم به نام ایرج صالحی نام برده می شود که حمید اشرف این کتاب هم همواره از او با احترام و به خوبی یاد می کند! ایرج صالحی کسی است که به اشتباه در دسته جنگل جای گرفته و یک هفته با رزمندگان جنگل به سر برده بود. او در طی همان یک هفته متوجه شده بود که جُرْزه مبارزه نداشته و اهل این کار نیست. در نتیجه بدون اطلاع به رفقای جنگل آن جا را ترک کرده و به قول معروف به سر خانه و زندگی خود برگشته بود. اتفاقاً تا همین اواخر یعنی تا قبل از انتشار کتاب وزارت اطلاعات ، تا جایی که من می دانم اسم واقعی این فرد برای کسی شناخته شده نبود. تا آن جا که در سال ۵۰ در میان رفقای فدائی زندانی در زندان اوین ، از فردی با نام مستعار "آرش" اسم برده شده و گفته می شد که او در جریان حرکت هسته چریکی در کوه ، ناپدید شده است. (۲)

اما حمید اشرف این کتاب او را با اسم شناخته شده امروزیش مورد خطاب قرار می دهد و گاه او را "رفیق دکتر ایرج صالحی" می نامد. تازه این در حالی است که حمید اشرف واقعی به دلیل این که فرد مذکور را نمی شناخت در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" از او به عنوان یک عضو گمشده جنگل یاد می کند. به راستی منتشر کنندگان این کتاب با ذکر چنین نامی از زبان رفیق حمید اشرف چه هدفی را تعقیب می کنند!؟

اصرار در به کارگیری نام اصلی رفقای جنگل در این کتاب تا به آن حد است که در چند جای کتاب، نویسندگان (که ادعا شده رفیق حمید اشرف است) وقتی که دارد از قول دیگران هم در باره کسی صحبت می کند باز نام اصلی او را به کار می برد. گوئی که در جنگل همه رفقا همدیگر را با اسامی واقعی شان می شناختند و همدیگر را هم با نام اصلی شان صدا می کردند. برای نمونه در صفحه ۵۴ می نویسد: "در این موقع سایه ای در تاریکی نمایان شد ، رفیق بنده خدا بود. نگرانی از چهره اش به روشنی خوانده می شد. او می گفت: "رفیق ایرج صالحی که برای آوردن هیزم به اطراف رفته بود هنوز برنگشته است در حالی که باید اینک برگشته باشد". همان طور که ملاحظه می شود رفیق

هادی بنده خدا لنگرودی که طبیعتاً بر اساس فرهنگ حاکم بر گروه که افراد همدیگر را با نام مستعار می شناختند و صدا می زدند در این جا نام اصلی ایرج صالحی را به کار می برد. در ادامه داستان متوجه می شویم که رفیق صفائی هم از این عضو تازه پیوسته به دسته کوهستان - که هنوز یک هفته از آمدنش نمی گذشت جا زده بود - با اسم اصلی اش صحبت می کند. او وقتی که در رابطه با شک رفیق بنده خدا مبنی بر این که ممکن است فرد تازه کار "در قبال دشواری های راه ، طاقتش به سر آمده باشد" صحبت می کند خطاب به رفیق بنده خدا می گوید: "رفیق صالحی، رفیقی صادق و یک انقلابی با تمام خصلت هایش بود.". در جعلی بودن این داستان تنها کافی است به یاد آوریم که رفیق صفائی از سال ۴۶ در فلسطین مبارزه می کرد و به قول رفیق حمید اشرف در کتاب "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" وقتی به ایران آمد با گروه حاضر و آماده مواجه شد. در نتیجه او شناخت قبلی از ایرج صالحی نداشت و نمی توانست با دیدن او در طی یک هفته چنان نظر قاطعی را در مورد وی بدهد تا رفیق حمید اشرف هم آن را در این کتاب بازگوئی نماید. تعمق روی همه این موارد نشان دهنده آن است که نویسنده کتاب مورد بحث (حماسه سیاهکل) نمی تواند رفیق حمید اشرف باشد ، بلکه نویسنده این کتاب کسی است که سال ها بعد از دورانی که جنبش مسلحانه در ایران فعال بوده به یاد کتاب سازی بنام رفیق حمید افتاده است و به همین دلیل قادر نیست تا تصویر واقعی و فرهنگ واقعی و روابط مبارزاتی واقعی آن سال ها را در نوشته اش منعکس کند!

امروز روشن شده که ایرج صالحی را رفیق عباس دانش بهزادی به گروه جنگل معرفی کرده بود. از آن جا که در آن زمان و در چهارچوب ضوابط آن زمان گروه جنگل، همه با نام مستعار به هم معرفی می شدند واضح است که به دلیل رعایت مسایل امنیتی یا به گونه ای که در صفحه ۷۶ همین کتاب آمده "ملاحظات نکات امنیتی"، رفیق حمید اشرف هم نام اصلی همه اعضاء را نمی دانست. اتفاقاً در "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" رفیق حمید تنها نوشته است که دسته کوهستان با " امکانات محدود درون گروهی به ۹ نفر افزایش یافت که از این عده یک نفر در جنگل مفقود گردید و جستجوهای چند شبانه روزه افراد دسته برای پیدا کردن وی به نتیجه نرسید.

عدم رعایت برخی اصول

حمید اشرف این کتاب، تا آن جا نسبت به سرنوشت افراد محبوس در زندان و یا ناشناخته برای رژیم شاه غیر متعهد است که با لایالی گری ، تمام مسایل را در مورد آن ها افشاء می نماید. در این کتاب "دیاگرام" ی از روابط گروه جنگل کشیده شده و مشخصات افرادی که در ارتباط با مهدی سامع بوده اند ، مشخص گردیده و گویا رفیق حمید از آن ها نام برده است. این کار در شرایطی از طرف حمید اشرف کتاب مورد بحث صورت گرفته که مهدی سامع در زندان بود و حمید اشرف نمی دانست که آیا در بازجوئی های مهدی سامع چنین روابطی آشکار شده و نام افراد مرتبط با او برای دشمن شناخته شده است یا نه. حال اگر بدانیم که رفیق حمید اشرف واقعی در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" حتی به وجود مهدی سامع اشاره ای هم نمی کند ، چه رسد به این که نامی از او ببرد و دیاگرام روابط او را ترسیم نماید ، این موضوع بیشتر برجستگی پیدا می کند که حمید اشرف این کتاب چرا مثل قبل عمل نمی کند و چرا نقش کاملاً برجسته ای برای مهدی سامع قائل می شود!؟

اساساً نام بردن از کسانی که در زندان های شاه محبوس بودند و افشای مسایل ناشناخته برای بازجوها در مورد آن ها عملی غیر اصولی بود که هیچ رفیقی در سازمان به آن مبادرت نمی کرد و رفیقی چون حمید اشرف هم نمی توانست مرتکب چنین خطائی شود.

همین جا به این موضوع هم اشاره کنم که در صفحه ۲۹ این کتاب از خواهر رفیق سماعی هم نام برده شده و آمده است که "کت ها را رفیق سماعی در خانه به کمک خواهر خود آماده کرده بود" که

با توجه به زندگی علنی خواهر رفیق سماعی در آن زمان و در شرایطی که رفیق سماعی هم دستگیر نشده و در جنگل کشته شده بود باز نمی توان افشای این موضوع و انجام چنین بی مبالاتی را به رفیق حمید اشرف نسبت داد.

نسبت دادن روایت های نادرست به رفیق حمید اشرف

در صفحه ۱۸ کتاب مورد بحث ادعا شده که یک مرکزیت اجرائی برای گروه "به وسیله من و اسکندر و سامع تشکیل می شود و تا اواخر زمستان ۴۹ به کار خود ادامه می دهد، و در اواخر زمستان ۴۸ خبر می شویم علی صفائی به ایران آمده است ، او با ما تماس می گیرد. سامع نیز در جریان این تماس هست، ولی به زودی به علت رفتن به سربازی، وظایفش به عهده مشیدی گذارده می شود و از این پس مشیدی در جلسات مرکزیت اجرائی شرکت می کند".

اولاً واقعیت این است که گروه جنگل اساساً چنین مرکزیتی با چنین ترکیبی نداشته است. اما اگر هم چنین امری واقعیت داشت ، باز این سئوال مطرح می شود که چرا در شرایطی که در زمان نوشتن این کتاب سامع در زندان بود ، حمید اشرف این موضوع را افشاء کرده و در ارتباط با تماس رفیق صفائی با رفقای گروه تأکید هم می کند که "سامع نیز در جریان تماس است!"؟! به راستی چرا در این کتاب مرتب مسایل مربوط به مهدی سامع که در آن دوره یک زندانی سیاسی بود ، بدون رعایت اصول مخفی کاری آن هم از زبان رفیق حمید که یکی از سمبل های برجسته رعایت چنین اصولی بود مطرح می شوند و چرا این همه روی نقش مهدی سامع در گروه جنگل تأکید می شود؟ برای درک این موضوع لازم است این موضوع را در نظر داشته باشیم که وزارت اطلاعات در کتاب "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۱۳۵۷" نوشته بود که: "مهدی سامع مزد این همکاری خود را دریافت کرد. در حالی که او و حسن پور وضعیتی مشابه در گروه داشتند؛ حسن پور به اعدام محکوم شد و او از مجازات اعدام رهید". بی شک بین این نوشته و ادعاهای کتاب چاپ شده به نام حمید اشرف در ارتباط با مهدی سامع رابطه ای برقرار است که آینده این ارتباط و اهداف جمهوری اسلامی در این زمینه را هر چه بیشتر نشان خواهد داد.

حمید اشرف این کتاب در صفحه ۳۵ و ۳۶ به یاد ایرج نیری هم می افتد که "انبار آذوقه واقع در قله کاکوه" توسط او زده شده بود که در زیر شکنجه این موضوع را برای ساواک رو می کند. او در زمانی که گویا حمید اشرف کتاب مورد بحث را می نوشت زندانی سیاسی ای بود که به حبس ابد محکوم شده بود. نوشته شده است که: "جوانی بلند قامت و خوش سیما و بسیار ساده دل و مهربان بود" و سپس در ادامه آمده است که "من با دیدن او از خود می پرسیدم" که: "آیا به راستی او مشکلات کاری را که شروع کرده است می داند؟ یا فقط شور و شوق انقلابی، انگیزه او در اقدام به پذیرفتن این راه شده است؟" آیا واقعا نویسنده این سطور می تواند رفیق حمید باشد؟ آیا رفیق حمید آن قدر بی مبالا بود که در حالی که قبل از دستگیری ایرج نیری در مورد وی این چنین می اندیشید ، ولی مانع از آن نشده بود که کار مهم انبارک زدن در کوه به وی سپرده نشود!؟

در این کتاب شاهد مواردی هم هستیم که با این که موضوع اصلاً بار امنیتی نداشت اما از آوردن نام فرد مورد نظر خودداری شده است. برای نمونه در صفحه ۹۰ جزوه مزبور وقتی که نویسنده می خواهد اولین سر نخ هائی که به ساواک اجازه داد ضربات خود به گروه جنگل وارد سازد را بیان کند می نویسد: "در دی ماه چهل و نه در جریان یک تظاهرات دانشجویی یکی از دانشجویان دانشکده فنی گرفتار می شود. این دانشجوی اعتصابی... ، به جای آدرس منزل خود ، آدرس منزل دوستش را می دهد. پلیس برای بازرسی آن جا ریخته و چمدان را کشف می کند". این موضوع در ارتباط با تاریخ گروه جنگل روشن است که سرنخ ضربه، دستگیری یکی از دانشجویان مرتبط با این گروه بود. اما این دانشجو که نویسنده از ذکر نامش خودداری کرده است ابولحسن خطیب نام داشت که اتفاقاً دانشجوی همان دانشکده ای بود که خود رفیق حمید اشرف در آن جا تحصیل می کرد. معلوم نیست

نام ابولحسن خطیب که بیانش فاقد هرگونه بار امنیتی است و ساواک هم آن را می دانست چرا از طرف نویسندگان ای که همه جا اسامی گروه را حتی با نام اصلی و نه مستعار می نویسند در این جا قید نمی شود. آیا این نشان نمی دهد که نویسندگان این جزوه هر کس بوده علاقمند بوده است که تنها برخی اسم ها را با برجستگی مطرح کند؟ اما در این جا دو نکته قابل توجه دیگر هم وجود دارند ، اولاً ابولحسن خطیب روز ۱۶ آذر سال ۴۹ دستگیر شد و نه در "دی ماه چهل و نه" همه کسانی هم که به تاریخ سازمان چریکها علاقمند بوده و هستند نیز این تاریخ را می دانند. به خصوص که در روزنامه های رژیم شاه در ۲ دی ماه سال ۴۹ و پس از شو تلویزیونی مقام امنیتی (پرویز ثابتی) در رابطه با فعالیت های تیمور بختیار اشاره ای هم به دستگیری "یک گروه خرابکار" شده بود که در آن اشاره نام ابولحسن خطیب ذکر شده بود. (۳) همچنین رفیق حمید می دانست که ابولحسن خطیب به وسیله سازمان امنیت دستگیر شده و این ساواک بود که به آن خانه یورش برد و آن چمدان مملو از اسناد درونی را پیدا کرد. در حالی که در این کتاب نوشته شده که "پلیس برای بازرسی آن جا ریخته و... رفقای آن دوره و از جمله رفیق حمید در مورد کاری که توسط ساواک انجام شده بود لفظ "پلیس" را به کار نمی بردند. برای نمونه رفیق حمید در جزوه خود "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" می نویسد: "به هر حال انتظار بیش از حد، و عدم یک سازمان محکم زیر زمینی شهری در آن موقع در تاریخ ۱۳ بهمن نتایج مخرب خود را به بار آورد. در این روز حمله تدارک شده سراسری سازمان امنیت به گروه ما شروع شد". بنابراین اگر کسی تاریخ دستگیری ابولحسن خطیب که به دستگیری رفیق غفور حسن پور منجر شد را "دی ماه چهل و نه" بنویسد و به جای سازمان امنیت از پلیس نام ببرد خود نشان می دهد که آن شخص نمی تواند رفیق حمید اشرف باشد.

تناقض

جدا از مواردی که در بالا توضیح داده شد مطالعه کتاب، خواننده را با تناقضاتی مواجه می سازد که نمی توان آن ها را به رفیق حمید نسبت داد. برای نمونه در صفحه ۲۱ نوشته شده که: "سماعی به وسیله سامع به من معرفی شده بود که در گیلان معلم بود." و در ادامه می نویسد: "بدین سان ما با وجود او و رحیمی دو خانه در گیلان داشتیم". اما نویسندگان کتاب منتشر شده به نام رفیق حمید که رفیق سماعی را معلم قلمداد می کند ، در ادامه مطلب این را فراموش کرده و می نویسد: "اواخر زمستان کار ما، شناسائی بود که روز های جمعه صورت می گرفت چون من و سماعی دانشجوی بودیم و روز های جمعه تنها فرصت ما بود...". واضح است که هر کس همین دو جمله را آن هم با چند خط فاصله بخواند متوجه می شود که اگر نویسندگان این جزوه رفیق حمید بوده او نمی توانسته در آن واحد رفیق سماعی را هم معلم و هم دانشجو قلمداد کند. دانشجوئی که تنها روز های جمعه بیکار است و معلمی که با وجودش یک خانه به خانه های گیلان اضافه می شود! از آن جا که در واقع رفیق سماعی دانشجو بود و نه معلم و خود رفیق حمید هم در جمع بندی سه ساله در رابطه با وی نوشته است که: "رفیق سماعی جوان دانشجوی فعالی بود" تنها کسانی می توانند چنین اشتباهی را مرتکب شوند که قصدشان آن است که از میان انبوه مدارکی که بدست شان افتاده ، داستانی سر هم کنند و آن را به نام یکی از رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق به مردم قالب نمایند!

مورد دیگری که باز هم نشان می دهد این نوشته نمی تواند متعلق به رفیق حمید اشرف باشد اشتباهی است که از هر کس سر بزند از رفیق حمید سر نمی زد. در صفحه ۴۶ جزوه مزبور نویسندگان می نویسند که: "دو نفر از رفقای سال ۴۶ از زندان آزاد شده بودند" در این جا انوش صالحی زیر نویس گذاشته و متذکر شده است که "این دو نفر فرخ نگهدار و مجد مجید کیان زاد بودند". قبل از پرداختن به این موضوع بهتر است ادامه مطلب را از جزوه منتشر شده که ادعا شده به قلم رفیق حمید اشرف است، دنبال کنیم: "ما علتش را نمی دانستیم ولی به هر حال آزاد شده بودند. رفیق صفائی این خبر را به فال نیک گرفت. احساس می کرد علیرغم دشواری های بسیار ، روزنه های امید نیز یک به یک پیدا می شوند. آزادی دو رفیق قدیمی و دو یار دیرینه، فکر دیدن آن ها و دوش به دوش آنان به مبارزه

ادامه دادن، برای یک مبارز قدیمی لذت بخش و خوشحال کننده است. رفیق صفائی خیلی خوشحال بود و از تماس گرفتن با آن ها صحبت می کرد. او امیدوار بود که آن ها به زودی به گروه بپیوندند."

منتشر کننده این جزوه درحالی داستان سرائی فوق را به رفیق حمید اشرف منتسب کرده است که اگر واقعی بود او می بایست خوشحالی خود و رفیق صفائی را از آزادی چهار نفر از گروه جزئی ابراز می کرد نه تینها دو نفر! چون اگر کسی نداند، رفیق حمید با خواندن روزنامه های آن زمان می دانست که به مناسبت ۴ آبان روز تولد مجدد رضا شاه، در میان ۵۲ نفری که به درخواست منوچهر پرتو وزیر دادگستری آن زمان عفو گرفتند، چهار نفر هم از وایستگان به "گروه جزئی" قرار داشتند. بر اساس آن چه در روزنامه های آن زمان درج شد این چهار نفر عبارت بودند از فرخ نگهدار، قاسم رشیدی، مجید احسن و مجد مجید کیان زاد. این خبری بود که روزنامه های آن زمان در روز یکشنبه سوم آبان ماه منتشر نموده بودند. (جهت اطلاع خواننده، لینک کلیشه روزنامه آن زمان در زیر نویس این نوشته گذاشته می شود). (۴)

بنابراین رفیق حمید اشرف نمی توانست چهار زندانی آزاد شده را به دو زندانی تقلیل دهد. چنین اشتباهی تنها از کسانی سر زده است که به وسیله "امداد های غیبی"، متن تایپ شده این جزوه جعلی را به انوش صالحی و دستنویس آن را به فرخ نگهدار رسانده اند!

و حاصل کار، کتابی به نام "حماسه سپاهکل" گشته که در صفحه اول آن نوشته شده که "سعی بر این بوده است تا با کمترین تغییر اصالت متن اصلی حفظ شود".

از طرف دیگر آیا این اتهام به رفیق حمید اشرف می چسبد که اولاً چهار زندانی آزاد شده از "گروه جزئی" را که از زندان آزاد شده بودند را نصف کرده و تنها به دو نفر محدود کند؟ و ثانیاً هنوز آن ها را ندیده و از تصمیم شان برای ادامه مبارزه و یا همکاری با گروه جنگل مطلع نشده، به خیال پردازی پرداخته و از خوشحال کننده و لذت بخش بودن رؤیای دوش به دوش آنان، مبارزه کردن سخن بگوید؟ آن هم رفیق حمید اشرف که همه زندگی اش بیان گر بیگانه بودن او با چنین خیال پردازی هائی بود. راز این امر را موقعی بیشتر می توان دریافت که بدانیم منظور این کتاب از آن دو نفر همان هائی است که در چهلمین سالگرد شهادت رفیق حمید اشرف در سال ۱۳۹۵ در کلن در مراسم جریان "اکثریت"، سخنران بودند.

موارد دیگری هم وجود دارند که نشان می دهند کتاب مورد بحث توسط رفیق حمید اشرف نوشته نشده است. اما در این جا برای جلوگیری از زیاد شدن حجم این نوشته به مواردی که در بالا به آن ها پرداخته شد بسنده می کنم. در پایان تنها به نکاتی اشاره می کنم که از زبان رفیق حمید اطلاعاتی غیر واقعی به خواننده کتاب منتقل می کند.

چند نکته قابل تعمق

نکته اول: در صفحه دوم کتابی که به نام رفیق حمید اشرف منتشر کرده اند، تاکید شده که: "سعید کلانتری، دائی بیژن جزئی بود و مادر سعید به ملاقات او می رفت و خبر های زندان را می آورد و این اخبار و پیام ها توسط زن سعید که به خانه مادر سعید رفت و آمد داشت به رفقا می رسید. جزئی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". در این جا به این نمی پردازم که مادر سعید که می شود مادر بزرگ بیژن به ملاقات او نمی رفته بلکه خواهر سعید یعنی مادر بیژن منطقی به ملاقات او می رفته است. به این هم کاری ندارم که بنا به نوشته همسر بیژن در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزئی" (این کتاب در بهار ۱۳۷۸ در پاریس منتشر شده است) پیام های بیژن از زندان از طریق او به بیرون منتقل می شده است. اما آن چه که در نقل قول مزبور باید روی آن تمرکز نمود این ادعا است که: "جزئی از راه همین ارتباط "اسلامی" را به افراد گروه معرفی کرد که افراد با همکاری او به مبارزه ادامه دهند". این ادعا که از قول رفیق حمید

اشرف مطرح شده کاملاً نادرست است. در "جنگی در باره زندگی و آثار بیژن جزنی" در صفحه ۳۳۹، ایرج واحدی پور از دوستان بیژن جزنی و از مسئولین تشکیلات تهران حزب توده و همکار آن زمان "اسلامی" یا همان عباس شهرداری نوشته است که "بیژن، عباس شهرداری را در سال ۴۳ ملاقات کرده بود" و در باره او به ایرج واحدی پور گفته بود: "شخص رابط همان قالتاقی است که یک بار سراغ او هم رفته است. بنابراین اگر بیژن جزنی، عباس شهرداری یا همان اسلامی، مرد هزار چهره ساواک را شخصی "قالتاق" تشخیص داده، نمی توانسته معرف او به بقیه گروه آن هم جهت "همکاری" برای ادامه "مبارزه" باشد. از سوی دیگر رفیق حسن ضیاء ظریفی خود دوست ایرج واحدی پور بوده و پس از دستگیری رفقا عباس سورکی و بیژن جزنی در ۱۹ دی ماه سال ۴۶ چون جانی برای مخفی شدن نداشته در خانه ایرج واحدی پور اقامت می گزیند و از همین طریق هم با شهرداری با نام مستعار "مهندس" در تماس قرار گرفته و با او مذاکره کرده بود. بالاخره هم وی درست در همین رابطه همراه با رفیق احمد افشار دستگیر شد. رفیق حسن ضیاء ظریفی در نامه ای که از زندان برای برادرش نوشته و در صفحه ۵۷ کتابی که برادرش ابوالحسن ضیاء ظریفی تحت نام "زندگینامه حسن ضیاء ظریفی" در بهار سال ۱۳۸۲ منتشر کرده درج شده است می گوید: "پس از دستگیری من و گذشت چند ماهی، چون فشار برای دستگیری ۵ نفر از دوستان ما که اسم شان لو رفته بود زیاد شده بود، آن ها خواستند از راه مرز جنوب خارج شوند، به وسیله آقای دکتر الف کمک خواستند و او دو باره آقای مهندس را به دوستان ما که طبعاً از جریان می گذشتند بود اطلاع نداشتند معرفی کرد". در این جا منظور از دکتر الف همان ایرج واحدی پور می باشد و منظور از مهندس نیز اسلامی (عباسعلی شهرداری نژاد) می باشد. بنابراین روشن است که پنج نفر از رفقای فراری گروه جزنی از طریق ایرج واحدی پور با تشکیلات تهران و در رأس آن مرد هزار چهره ساواک، عباس شهرداری تماس گرفته اند. از این جا معلوم می شود که نیازی نبوده که بیژن جزنی که بر اساس آن چه در "جنگ جزنی" آمده، تازه پس از چهار ماه اولین ملاقات را با همسر و پدر همسرش داشته، شهرداری را از زندان به بقیه گروه معرفی کند! ناشی گری نویسندگان واقعی این کتاب تنها به این "گاف" دادن ها خلاصه نشده و به واقع حد و مرزی ندارد!

در ادامه این موضوع نویسنده کتاب مزبور در رابطه با خصوصیات شخصی عباس شهرداری نوشته است که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هایی را که به او می دادند مو به مو اجرا می کرد". اولاً رفیق حمید اشرف شخصاً با شهرداری در تماس نبود و بطور طبیعی شناختی از وی نداشته است که چنین تصویری از وی ارائه دهد. ثانیاً باید دانست که پس از این که عباس شهرداری توسط سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در ۱۴ اسفند ۱۳۵۳ به سزای اعمال خود رسید در گزارش نظامی این عملیات که در نبرد خلق شماره ۶ (اردیبهشت ۱۳۵۴) درج شده است در مورد شهرداری نوشته شده است که: مرد "هزار چهره ماموریست بسیار ورزیده و تعلیم دیده که در کار خود حرفه ایست و با رموز کار مخفی کاملاً آشناست و مهارت های زیادی در تغییر قیافه و تیپ دارد". این گزارش که در زمان حیات رفیق حمید نوشته شده و در نبرد خلق درج شده است آشکارا در تقابل با اظهار نظری قرار دارد که در کتابی که به نام رفیق حمید منتشر شده در مورد عباس شهرداری به وی نسبت داده شده است. همچنین در کتابچه ای هم که از طرف سازمان چریکهای فدائی خلق در رابطه با این عملیات منتشر شد در باره "خصوصیات این جاسوس بی شرم" نوشته شده است که فردی: "کار کشته و هوشیار بود، کمتر رد پائی از خود بر جای می گذاشت". همچنین در مورد وی نوشته شده است که: "او در هر کجا که موقعیت مشکوک می یافت، برق آسا می گریخت و هر گونه رد پائی را از پشت سر خود پاک می کرد". آیا با این همه باز هم می توان آن چه در این کتاب به رفیق حمید نسبت داده شده را واقعی تلقی نمود؟ از سوی دیگر کسی که سال ها نفوذی ساواک در حزب توده بوده و ده ها نفر را برای ساواک به دام انداخته که تعدادی از آن به دام انداخته شده ها هم بخشی از رفقای "گروه جزنی" بودند را آیا می توان فاقد هر گونه "ابتکار عمل" معرفی کرد؟ اسلامی یا همان عباس شهرداری مامور کار کشته ساواک بود که تمام زرنگی های لازمه اجرای نقش جنایت کارانه اش را دارا بوده است.

بنابراین چنین اظهار نظری در باره عباس شهرداری از به اصطلاح قلم حمید اشرف مبنی بر این که: "او هیچ گونه زرنگی خاصی نداشت و خلاقیت ذهنی و ابتکار عمل چندانی نمی توانست از خود بروز دهد و به مرور فقط فرمان هایی را که به او می دادند مو به مو اجرا می کرد"، نمی تواند نظر رفیق حمید باشد.

ارتباط با گروه رفیق احمد زاده

بخشی از کتاب چاپ شده به نام رفیق حمید اشرف به روابط گروه جنگل با گروه رفیق احمد زاده اختصاص دارد. در همین رابطه قید شده که پس از این که رفیق عباس مفتاحی جهت جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی - که از اعضای گروه جنگل بود - با وی تماس می گیرد و به او "پیشنهاد کار گروهی مسلحانه" را می دهد، از آن جا که رفیق "عباس فرد شناخته شده ای بود" پس از بحث های مفصل قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند". این ملاقات در اوایل شهریور ماه ۴۹ دست داد و عباس به نمایندگی از طرف گروه احمد زاده اعلام داشت که ما معتقد به استراتژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود. بنابراین در شرایط فعلی باید دست به سازمان دهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود". (صفحه ۴۱ کتاب مورد بحث)

در همین چند خطی که از کتاب مزبور در اینجا ذکر کردم چندین اشتباه بزرگ وجود دارد. اولاً به هیچ وجه آن طور که در این کتاب نوشته شده است، قرار نشده بود که "عباس با صفائی ملاقاتی بکند". بر اساس آن چه که رفیق عباس مفتاحی در سال ۵۰ و در اتاق شماره ۵ اوین قدیم در جمع رفقای فدائی حاضر در آن اتاق تعریف نمود، ملاقات مزبور اصلاً به این شکل نبود. از آن جا که خود من در آن اتاق حضور داشته ام، می توانم صحبت های رفیق عباس را در این جا توضیح بدهم. پس از این که رفیق عباس با هدف جذب رفیق ناصر سیف دلیل صفائی به گروه خودش با وی تماس گرفت، در جریان بحث های مفصلی که با هم داشتند، تقریباً هر دو متوجه شدند که هر یک روابط سیاسی دیگری هم دارند. به همین دلیل هم به پیشنهاد رفیق ناصر قرار شد رفیق عباس رفیق دیگری از دوستان رفیق ناصر را ببیند. به همین منظور رفیق عباس به خانه رفیق ناصر می رود و در اتاقی که با پرده به دو قسمت تقسیم شده و چراغ ها هم خاموش شده بودند، با رفیق دیگر شروع به بحث می کند. بنابراین رفیق عباس نمی دانست که دارد بر سر قرار رفیق علی اکبر صفائی می رود. در نتیجه وقتی که در کتاب نوشته می شود قرار شد "طبق قراری عباس با صفائی ملاقاتی بکند" به هیچ وجه با واقعیت انطباق ندارد. از آن جا که رفقا علی اکبر و عباس در گذشته و در شهر ساری با هم آشنا و در تماس بودند؛ در جریان گفتگو ها هر دو رفیق از روی شیوه حرف زدن و صدا، همدیگر را شناخته و این موضوع را به یکدیگر گفتند. در نتیجه پرده حائل را کنار زده و مذاکرات را در فضای جدیدی تداوم دادند. در این مذاکرات به دلیل رعایت مسائل امنیتی نه رفیق عباس ابعاد گروه خود را بازگو می کرد و نه رفیق علی اکبر اطلاع می داد که در تدارک رفتن به کوه می باشد. شاید اگر هر دو آن ها واقعیت آن چه که بودند را به دیگری اطلاع می داد، روند همکاری های دو گروه شکل دیگری به خود می گرفت ولی اصل رعایت اصول مخفی کاری در شرایط دیکتاتوری، آن ها را از این کار باز داشته بود.

زمانی که رفیق عباس با رفیق صفائی در حال بحث و گفتگو بود کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک نوشته شده بود و اتفاقاً رفیق عباس تعریف می کرد که در جریان صحبت هایش با رفیق علی اکبر به این کتاب هم اشاره می کرد تا جایی که یک بار رفیق صفائی به رفیق عباس می گوید چرا تو همه اش به یک جزوه استناد می کنی! بنابراین با توجه به این واقعیت رفیق عباس نمی توانسته است بگوید که "ما معتقد به استراتژی جنگ چریک شهری هستیم و به عقیده ما مبارزه اول باید در شهر اوج بگیرد و پس از آن با اتکاء به یک پشت جبهه محکم شهری، حرکت به سمت روستا آغاز بشود." نیازی نیست که من در این جا بگویم که آن چه در این کتاب و از قول رفیق حمید به رفیق عباس نسبت می دهند با واقعیت در تعارض است. چرا که هر کس به خود کتاب رفیق مسعود مراجعه

کند متوجه می شود که اولاً نام کتاب "مبارزه مسلحانه هم استراتژی هم تاکتیک" است و نه "استراتژی جنگ چریک شهری" و در واقعیت هم دنیائی تفاوت هست بین کسانی که "استراتژی" خود را "جنگ چریک شهری" اعلام می کنند با کسانی که مبارزه مسلحانه را هم استراتژی هم تاکتیک دانسته و در صددند با توسل به مبارزه مسلحانه به تدریج حمایت معنوی توده ها را جلب کرده و هر زمان امکان یافتند در جهت جلب حمایت مادی توده ها حرکت کرده و در بستر جنگی توده ای و طولانی دشمن را نابود سازند.

بر اساس گفته های رفیق عباس مفتاحی در این مذاکرات در حالی که رفیق عباس ضمن تاکید بر ضرورت مبارزه مسلحانه بر تقدم تاکتیکی مبارزه مسلحانه در شهر نسبت به کوه تاکید می کرد (به این معنا که بدون وجود پشت جبهه ای در شهر تداوم کار چریکی در کوه امکان پذیر نیست.)، اما رفیق صفائی این "تقدم تاکتیکی" را به حساب این می گذاشت که رفیق عباس به مبارزه در کوه بهای لازم را نمی دهد. به هر حال مذاکرات دو طرف به سرانجام نرسید و قرار شد رفقای دیگری این بحث ها را دنبال کنند. که در عمل از طرف گروه جنگل رفیق حمید اشرف و از طرف گروه رفیق عباس مفتاحی، رفیق مسعود احمدزاده در ارتباط با هم قرار گرفتند.

حال توجه خواننده را به این جملات رفیق مسعود جلب می کنم که در قسمت نتیجه گیری کتابش در همان سال ۴۹ نوشته است: "یک مبارزه چریکی در روستا، بدون حمایت سیاسی - نظامی شهر و کار سیاسی - نظامی نیرو های شهری پیروز نخواهد شد. اینک این سؤال پیش می آید که درست است چنین مبارزه ای در روستا که از حمایت شهر برخوردار نباشد سرانجام شکست خواهد خورد ، اما آیا چنین مبارزه ای را آغاز هم نمی توان کرد؟ اگر به حمایت شهر در آینده ای قابل پیش بینی اطمینان نسبی داشته باشیم و تا چنین موقعی بقای چریک روستا تضمین شود ، باز هم نمی توان چنین مبارزه را شروع کرد؟ این جاست که باید از عالم کلیات خارج شویم و دقیقاً به شرایط میهن خود توجه کنیم" (صفحه ۱۴۶ قطع جیبی) آیا این جملات به معنای آن است که رفیق عباس معتقد بود که "در شرایط فعلی باید دست به سازماندهی کار شهری زد و کار کوه را به آینده موکول نمود."؟ این را هم بگویم که رفیق مسعود در همان اتاق اوین و در جمع رفقا می گفت که "تقدم تاکتیکی به معنای تقدم زمانی نیست". خلاصه باید گفت که آن چه در کتاب مزبور در باره نظرات رفیق عباس و گروه رفیق احمدزاده ، پویان، مفتاحی گفته شده و به آن ها نسبت داده شده نادرست و بی پایه است.(۵)

نتیجه گیری

با مطالعه کتاب مذکور با نام "حماسه سیاهکل" که چهل سال پس از شهادت رفیق کبیر حمید اشرف به نام وی منتشر شده است ، هر کس کمترین اطلاعی از تاریخ سازمان فدائی و روش های کار انقلابیون در جنبش انقلابی مردم ما در دهه ۵۰ داشته باشد ، فوراً متوجه می شود که این کتاب نه نوشته رفیق حمید بلکه یک پروژه کتاب سازی به نام وی می باشد. در این نوشته تلاش شد تا با رجوع به خود کتاب ، عدم انطباق آن با واقعیت و نادرستی انتساب آن به رفیق حمید اشرف نشان داده شود. در این جا لازم می دانم که تاکید کنم که در این نوشته به خیلی از موارد دیگری که در کتاب مزبور وجود دارند و با نظرات رفیق حمید و سبک نگارش وی و یا اساساً با تاریخ سازمان چریکهای فدائی خلق ایران در انطباق نمی باشند ، نپرداخته ام تا مطلب کنونی بیش از اندازه طولانی نشود، به خصوص که می توان در آینده به این امر پرداخت. هدف از نگارش این مطلب صرفاً هشدار به جوانانی است که امکان دارد با شنیدن نام رفیق حمید اشرف که به عنوان یکی از سمبل های سازمان چریکهای فدائی خلق ایران شناخته شده است چنین کتابی را واقعی تصور کرده و در دام چنین پروژه هائی بیفتند. به خصوص که بدون شک دیر یا زود این کتاب در ایران هم پخش خواهد شد. هر چند آینده بیشتر روشن خواهد کرد که آن دست های آلوده ای که به چنین کار مذمومی متوسل شده اند ، چه اهداف پلیدی را دنبال می کنند. اما مطالعه این نوشته تا همین جا هم تا حدی روشن می سازد که آن امداد های غیبی که این جزوه را در اختیار انوش صالحی و فرخ نگهدار قرار دادند ، چه

خیالاتی در سر دارند. اگر به جمله آخر این کتاب مراجعه کنیم باز هم تا حدی اهداف کتاب سازان معلوم الحال را درک خواهیم کرد. آن جا که از قول رفیق حمید اشرف می نویسند که گناه این بی خبری روستائیان که در دستگیری رزمندگان سیاهکل شرکت کردند و: "خلق را روی فرزندان راستین خویش قرار دادند ، از کیست؟ آیا واقعا رفیق حمید که همواره با افتخار از سیاهکل به عنوان آغاز مبارزه مسلحانه در ایران علیه دشمنان خلق نام می برد، می توانست معتقد باشد که در آن نبرد، خلق روی فرزندان راستین خود قرار گرفته بود؟

چنین ترهاتی از ذهن کتاب سازانی بر می آید که چهل سال پس از شهادت رفیق حمید هنوز هم با ورشکستگی تمام و استفاده از هر ابزار کثیفی خود را محتاج خراب کردن و خدشه دار ساختن چهره کمونیست هائی می بینند که با رزمشان تاریخ ایران را دگرگون ساختند.

در خاتمه ضروری است که تاکید کنم که تاکنون از سوی وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی ده ها اثر علیه سازمان چریکهای فدائی خلق ایران منتشر شده است که در آن ها اطلاعاتی های جمهوری اسلامی با دست بردن در اسناد به جا مانده از ساواک ، خط مورد نظر خود را علیه سازمان چریکها و رهبران و چهره های شناخته شده آن پیش برده اند که در میان آن ها کتاب وزارت اطلاعات به نام "چریکهای فدائی خلق از نخستین کنش ها تا بهمن ۵۷" و کتاب "نهضت امام خمینی" برجستگی بیشتری داشته اند. اما از آن جا که مردم مبارز ما و جوانان آگاه مان با شناختی که از وزارت اطلاعات دارند می دانند که نباید به نهادی و کسانی که "کسب و کارش" مرگ است ، اعتماد کنند ، حال برای فریب آن ها روش دیگری برگزیده و به نام یکی از شناخته شده ترین رهبران سازمان چریکهای فدائی خلق (رفیق حمید اشرف) کتاب می نویسند و آن را توسط کسانی که مارک "اطلاعاتی" ندارند به چاپ رسانده و منتشر می کنند تا شاید به این وسیله خطوط مسموم خود را پیش ببرند.(۶)

مطالعه این کتاب نشان می دهد که نویسندگان آن با تکیه بر نوشته های خود رفیق حمید و اطلاعاتی که چه در کتاب های منتشر شده از سوی وزارت اطلاعات موجود است و چه از اسناد ساواک به دست آمده است ، با قاطی کردن دروغ و راست ، مبادرت به ساختن داستانی به نام "حماسه سیاهکل" اثر رفیق حمید کرده اند. داستانی که چون متعلق به رفیق حمید نمی باشد مملو از اشتباه و تناقض و دروغ است. به همین دلیل با قاطعیت باید گفت که این کتاب را به هیچ وجه نباید به حساب رفیق حمید اشرف گذاشت.

شهریور ۱۳۹۵

زیر نویس ها:

۱- کسانی که این کتاب را نوشته اند و بهتر است بگویم که در واقع "پرداخته اند" برای این که به خواننده نشان دهند که کتاب در زمان حیات رفیق حمید اشرف نوشته شده چنین جمله ای را در آن گذاشته اند.

۲- برای اولین بار در سال ۵۰ و در اوین بود که شنیدم بازجوها با نشان دادن یک پیراهن خونین مدعی شده بودند که نامبرده در جنگل به دست رفقایش کشته شده است. در حالی که بعدا روشن شد که او پس از ترک هسته چریکی در کوه ، به سر زندگی عادی خود بازگشته است و از قرار معلوم ، هنوز هم زنده است.

۳- در پایان این شو تلویزیونی از مقام امنیتی در باره دستگیری تعداد زیادی از دانشجویان سؤال شد و او ضمن تکذیب این امر تاکید کرد که گروهی خرابکار دستگیر شده اند که ۴ نفرشان دانشجو بوده اند و نام این چهار دانشجو را اعلام نمود که در همان زمان در روزنامه ها درج شد. البته در جزوه "تحلیل یک سال تجربه مبارزه چریکی در کوه و شهر" در رابطه با دستگیری رفیق حسن پور نوشته شده که: "در نیمه اول دی ماه یکی از کادرهای گروه جنگل که افسر وظیفه بود و به همین دلیل

وظایف گروهی اش به دیگران داده شده بود به عللی غیر از ارتباط با گروه جنگل دستگیر گردید" که این تاریخ نادرست می باشد.

۴- در زندان عادل آباد شیراز ، فرخ نگهدار در رابطه با آزادی اش از زندان ، آن هم حدود دو سال و نیم زودتر از موعد پایان یافتن محکومیتش ، به نویسنده این سطور گفت که تقاضای عفو نوشته و به همین دلیل هم زودتر آزاد شده بود. بنا به رسم آن زمان ، کسانی که خواهان عفو بودند ، برای شاه نامه نوشته و ضمن تائید سیاست های وی ، تقاضای خود را طرح می کردند که فرخ نگهدار هم چنین کرده بود. <http://www.siahkal.com/index/left-col/rooznameh-etelaat-Farrokh-Negahdar.pdf>

۵- البته در نوشته هایی که واقعا متعلق به رفیق حمید می باشد هم در توصیف نظرات و دیدگاه های گروه رفیق احمد زاده اشتباهات فاحشی وجود دارد که بهتر است در فرصت دیگری به آن ها پرداخته شود.

۶- جالب است که منتشر کننده این کتاب هم با علم به این که جلب اعتماد جوانان نباید هیچ اشاره ای به اسناد ساواک و نوشتجات وزارت اطلاعات بکند ، در زیرنویس هایی که برای کتاب نوشته به جای روشن کردن منبع استناد خود صرفا می نویسد: "در برخی منابع" آمده است. در حالی که در واقع، آن منابع در خیلی از مواقع کتاب های وزارت اطلاعات می باشند.

صفحه ۴
اطلاعات - یکشنبه ۱۳ آبان ماه ۱۳۴۹ - شماره ۱۳۳۲۸

اسامی ۵۲ نفر زندانیان عفو شده

به فرمان شاهنشاه آریامهر و استدعای آقای منوچهر یرتو وزیر دادگستری ۵۲ نفر از زندانیان به مناسبت عید میلاد مسعود شاهنشاه آریامهر مورد عفو ملوگانه قرار گرفتند .

اسامی مشمول عفو به ترتیب زیر است :

ابراهیم یدالکبی ، بهرام چراغی ، سید رضا یسطمی ، داود البرزبان ، الیاس احمدی ، سید جعفر موسوی ، ابوالحسن آخوندی ، جلال برهانی ، حسن غفاری زاد ، بهلول بهرامی ، زینبوی ، احمد صبوی ، قاسم سرسرای ، عباس طاهری ، فتح الله مولانی ، سید محمود پاکزاد پور ، سیف الله حمزه لو ، میرزا قاسم قاسم خانی ، حسن عربیان ، اصغر دست نشان ، علی درفشدار ، بانو زهرا خرمی ، شکرالله سیفی ، اسدالله آقابزرگی ، اسکندر فرجی - پور ، مسعود چراغی ، احمد خداوردی ، حسینعلی یعقوبیان ، حسین پودینه ، کیخسرو زهرانی ، وزیر میرزانی ، اندرانیک یوختا ، احمد محمودزاده ، جلیل عزیز ، شاهدل میرشاه ، تیمور میرشاه ، عباس میرزانی ، سایر القاصر ، مهدی یوسفی ، قاضل مقدم ، عیدی متگری ، ابوالحسن ویسانی ، محمد رشیدی ، بیاس فلاحیان کلشادی ، محمد خاقان بیکزاده ، چواد تقیچیدی ، صاحب خان سارانی ، موسی سارانی ، سغالدین سارانی ، فریح تکهدار ، ناسم رشیدی ، مجید حسن و محمد مجید کیانزاده .

وزیر دارائی مقارن ظهر امروز آقای عنایت الله شاپوریان را بسمت معاون وزارت دارائی به پیشگاه شاهنشاه آریامهر معرفی کرد . آقای شاپوریان بجای آقای رهبر عهده دار امور اداری وزارت دارائی خواهد بود .

آقای شاپوریان که دارای مدرک فوق لیسانس اقتصاد است یکی از صاحب منصبان عالی رتبه وزارت دارائی می باشد . معاون جدید وزارت دارائی دوبار پیشکارتی دارائی و مدتی ریاست هیات انتظامی وزارت دارائی را بعهده داشت و آخرین سمت وی مستشار مالی دفتر اقتصادی ایران در واشنگتن بود .

چشم ۴ آبان در کشور - های عزادار در مرگ ناصر برگزار نمیشود

سخنکوی وزارت امور خارجه اعلام کرد که چون بعضی از کشور ها به مناسبت درگذشت جمال عبدالناصر رئیس جمهوری